



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ (۷) ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ (۸) ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (۹) وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ (۱۰) قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (۱۱) وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا ابْصُرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ (۱۲)﴾

مروری بر مباحث مطروحه در جلسات گذشته

چون سوره مبارکه «سجده» در مکه نازل شد و مطالب محوری سور مکی هم اصول دین و خطوط کلی اخلاق و حقوق است مسئله توحید و وحی و نبوت را با تعبیرهای گوناگون در اینجا ذکر فرمود. درباره وحی فرمود این تنزیل ذات اقدس الهی است کتابی نیست که کسی آن را نوشته باشد درباره ضرورت توحید هم مسئله خلقت آسمان و زمین را ذکر فرمود در آیه چهار و ربوبیت مطلقه الهی را در آیه پنجم ذکر فرمود که فرمود هم او خالق است هم مدبّر و مدیر، بعد به جریان آفرینش انسان رسیدند.

سرّ اختلاف تعابیر درباره انکار وحی و نبوت و معاد

تعبیرهای قرآن کریم نسبت به این امور یکسان نیست درباره انکار وحی و نبوت با فعل مضارع یاد کرد فرمود:

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ﴾^۱ درباره انکار معاد با فعل ماضی ذکر فرمود، فرمود: ﴿وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا﴾ سرّش این است که اینها از دیرزمان منکر معاد بودند قبل از وحی و نبوت هم منکر معاد بودند اما جریان وحی و نبوت هر وقت آمده اینها این کار را کردند قبلاً که وحی و نبوتی نبود تا آنها انکار کنند آنها از نظر ربوبیت مشرک بودند و از نظر معاد هم منکر محض بودند از دیرزمان می گفتند: ﴿إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾ مگر می شود انسان پوسیده دوباره برگردد و اما در جریان وحی و نبوت که تازه پیدا شده به صورت فعل مضارع یاد کردند که این افتراست ﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ﴾ لذا آیه سه با فعل مضارع شروع شد و آیه ده با فعل ماضی.

احسن تقویم شدن انسان با ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾

مطلبی که مربوط به آفرینش انسان هاست فرمود اگر درباره انسان فرمود: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ یا فرمود: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾^۲ برای این نیست که ﴿بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ﴾ انسان را از طین آفرید، خیلی ها را از خاک می آفریند دیگر نه آنها «أحسن المخلوقين» هستند و نه قرآن در آن موارد درباره خدای سبحان به عنوان ﴿أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ یاد می کند. مشترکات انسان و دام را در سوره مبارکه «مؤمنون» ملاحظه فرمودید خدای سبحان این مشترکات بین انسان و دام را که ذکر می کند هرگز تعبیر به ﴿أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ ندارد یعنی مسئله نطفه بودن مسئله علقه بودن مسئله مضغه بودن مسئله عظام بودن مسئله ﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا﴾ همه اینها در گاو و گوسفند هم هست اینها مشترکات بین انسان و دام است اما وقتی که فرمود: ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۳ او می شود «أحسن المخلوقين» خدا می شود ﴿أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ آیه دوازده به بعد سوره مبارکه

۱. سوره سجده، آیه ۳.

۲. سوره تین، آیه ۴.

۳. سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۲.

«مؤمنون» که بخش قبلاً گذشت این بود ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا﴾ تا اینجا مشترك بین انسان است و دام اما ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ در آنها نیست ﴿ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ اما آن خلق آخر چیست برای خیلی ها روشن نیست ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۴ وقتی انسان «أحسن المخلوقين» شد کشف می کنیم که خدا ﴿أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ است «أحسن المخلوقين» بودن انسان به مناسبت آن ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ است اینکه می بینید همایش های فراوانی هست درباره بیماری های مشترك بین انسان و دام برای همین است آن مربوط به بدن انسان است بسیاری از بیماری ها مشترك بین انسان و دام است کیفیت درمانش فرق می کند مقدار مصرف دارو فرق می کند اما آنجا که خدا می فرماید: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ و امثال ذلك اینها دیگر در مسئله دام و امثال اینها مطرح نیست، پس اگر ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ و انسان شده «أحسن المخلوقين» و خدای انسان شده ﴿أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ به مناسبت همان ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ است

آسیب پذیری انسان در غفلت از ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾

اگر کسی آن جریان ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ را رها کرده بدن محوری شد خدای سبحان به او می فرماید تو اگر از نظر بدن بخواهی فکر بکنی ﴿إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا﴾^۵ این زمینی که روی آن راه می روی از تو سنگین تر است این کوهی که در دامنه آن حرکت می کنی از تو بلندتر است نه به کوه می رسی نه قدرت داری زمین را مهار کنی همه چیز از تو سنگین تر و بزرگ تر است.

۴. سوره اسراء، آیه ۸۵.

۵. سوره اسراء، آیه ۳۷.

پرسش: ... پاسخ: چون غفلت دارد یعنی به سوء اختیار خودش این شهوت و غضب را مثل سگ هار مسلط کرده بر آن عقلی که «عُبد به الرحمن» و آن را به زنجیر کشیده این بیان نورانی حضرت امیر همین بود فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ»^۶ جبهه جهاد داخلی همین است اگر شهوت و غضب دست و پای عقل را به زنجیر کشیدند این عقل بیچاره قدرت کار ندارد فرمانروا شهوت و غضباند خب اگر این شد این می شود «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ» اگر دست و پای عقل باز بود «عُبد به الرحمن و اكتسب به الجنان».^۷

غرض آن است که آن آیات هم قبلاً گذشت که انسان منهای اهتمام به مسئله روح، زمین از او سنگین تر است آسمان از او بزرگ تر است فرمود: ﴿ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا﴾، فرمود: ﴿إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا﴾.

سقوط انسان در صورت غفلت از کرامت خود

پرسش: ... پاسخ: بله، آن برای آن است که ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ برای اینکه ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۸ انسان کریم است به استناد ﴿لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾^۹ قبلاً هم گذشت که کرامت او به استناد خلافت اوست که ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ او که کریم بالذات نیست کرامت او به استناد خلافت اوست خلافت هم آن است که خلیفه کار مستخلف عنه را انجام بدهد به دستور مستخلف عنه کار بکند نه اینکه کنار سفره خلافت بنشیند حرف خودش را بزند اگر کسی نان خلافت را خورد حرمت خلافت را دید حرف خودش را زد می شود ﴿كَالْأَنْعَامِ﴾ بَلْ هُمْ أَضَلُّ دیگر جا برای ﴿كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ نیست کرامت انسان، ذاتی او نیست به استناد خلافت اوست این يك اصل، کرامت خلیفه به این است که دستور مستخلف عنه را انجام بدهد اگر کرامت خلافت را چشید و غاصبانه

۶. نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.

۷. الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

۸. سوره بقره، آیه ۳۰.

۹. سوره اسراء، آیه ۷۰.

حرف خودش را زد مثل اینکه کسی قائم مقام يك وزیر باشد از طرف وزیر امضا بکند حقوق خاص هم بگیرد ولی کار خودش را بکند این خلافت او غاصبانه است درباره همین‌ها فرمود: ﴿أَوَلَيْكَ كَالِإِنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾^{۱۰}

برتری مخلوقات دیگر از انسان در صورت غفلت

پس نسبت به اینها سخن از «أَحْسَنُ الْمَخْلُوقِينَ» نیست تحلیل کرده فرمود زمین از شما محترم‌تر است آسمان از شما محترم‌تر است ﴿إِنَّكُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا﴾^{۱۱} ﴿لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ﴾^{۱۲} همه این آیات برای انسان عادی است ولی انسانی که کرامت خود را به استناد خلافت می‌داند و خلافت را حفظ کرده می‌گوید خلیفه الله باید حرف الله را بزند دستور الله را انجام بدهد نه اینکه حرف خودش را بزند به میل خود عمل بکند این چنین کسی مشمول ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ﴾^{۱۳} می‌شود کاری که از این انسان ساخته است از آسمان و زمین ساخته نیست.

نمونه‌ای از پرورش حیوان در سایه انسان کامل

پرسش: پاسخ: اما هدهد در سوره مبارکه «نمل» گذشت که این تربیت شده وجود مبارك سلیمان است آنجا او حرف حکیمانه زد شما ببینید بسیاری از افراد این قدرت استدلال را ندارند ﴿أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي﴾^{۱۴} کذا و کذا و کذا فرمود من رفتم در بین دیدم يك عده شمس پرست‌اند اینها چرا شمس آفرین را نمی‌پرستند اینکه حرف يك انسان

۱۰. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۱۱. سوره نازعات، آیه ۲۷.

۱۲. سوره غافر، آیه ۵۷.

۱۳. سوره احزاب، آیه ۷۲.

۱۴. سوره نمل، آیه ۲۵.

معمولی درس خوانده نیست چه رسد به حیوان اینها را وجود مبارك سليمان كه ﴿عَلَّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ﴾^{۱۵} تربیت کردند.

پرسش: ... پاسخ: بله برای روح است اگر روح تربیت بشود آن وقت می شود خلیفه الله وقتی خلیفه الله شد استحقاق کرامت را دارد ﴿لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ درست است اگر خلافت نداشت کرامت ندارد، کرامت نداشت می شود ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ﴾ اگر ﴿كَالْأَنْعَامِ﴾ شد آن آیتی که قبلاً خواندیم درباره او صادق است فرمود زمین از شما محترم تر است آسمان از شما محترم تر است بزرگ تر است سنگین تر است وزین تر است شما هفتاد، هشتاد کیلو وزن دارید همین! بنابراین سبب ﴿أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ﴾ بودن آن است.

تبیین تسویه جسم و جان انسان

مطلب دیگر اینکه فرمود: ﴿ثُمَّ سَوَّاهُ﴾ این ﴿سَوَّاهُ﴾ را قبل از نفخ روح فرمود، تسویه بدن يك چیز است تسویه روح چیز دیگر است تسویه روح همان است که در سوره مبارکه «شمس» بود که در بحث دیروز گذشت فرمود: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^{۱۶} الهام فجور و تقوا، تسویه روح است یعنی روح وقتی مستوی الخلقه است که ملهم به الهام الهی باشد اما بدن وقتی مستوی الخلقه است که گوش داشته باشد نه سامعه، چشم داشته باشد نه باصره؛ یعنی این ساختار طوری باشد که برای آنها اذن خلق بکند سمع که برای بدن نیست ما يك گوش داریم و يك سامعه، يك چشم داریم و يك باصره اینها را باید در فقه دیده باشید که دیه گوش غیر از دیه سامعه است دیه چشم غیر از دیه باصره است يك وقت کسی به گوش کسی آسیب می رساند اما سامعه او همچنان محفوظ است این دیه گوش را باید بدهد يك وقت به سامعه او آسیب می رساند گوشش سالم است باید دیه سمع را بدهد يك وقت است به چشم کسی آسیب می رساند این باید دیه چشم را بدهد يك وقت به چشمش آسیب

۱۵. سوره نمل، آیه ۱۶.

۱۶. سوره شمس، آیات ۷ و ۸.

غی‌رساند کاری می‌کند که بینایی او را از او می‌گیرد این باید دیه باصره را بدهد باصره کار روح است چشم شبکه چشم برای بدن است، سامعه کار روح است گوش عضو بدن است اینکه فرمود: ﴿ثُمَّ سَوَّاهُ﴾ یعنی دستگاه ظاهری و باطنی او را کاملاً ساختیم ما سرامیک‌سازی و مجسمه‌سازی نکردیم که روح در آن بدمیم همه اعضا و جوارح گوارشی و بیرونی و درونی را خلق کردیم. ﴿وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ﴾ بعد روح دادیم خب این روح چه می‌خواهد روح سامعه می‌خواهد روح باصره می‌خواهد که از بیرون واردات علمی را بیاورد بعد نیروی فکر و عقل و قلب می‌خواهد که بررسی کند تحلیل کند از آن به فؤاد یاد کردند سامعه برای روح است نه برای بدن، باصره برای روح است نه برای بدن، فؤاد هم که برای روح است گاهی می‌بینید روح متوجه جای دیگر است این چشم بیدار است عکس‌برداری هم می‌کند يك شخص از جلوی آدم می‌گذرد سؤال می‌کنند که فلان کس را دیدی می‌گوید متوجه نبودم. دیدن برای باصره است نه برای چشم خب اگر کسی متوجه نبود حواسش جای دیگر بود این آقا که از جلوی چشمش رد شده عکس‌برداری فیزیکی هم که شده ولی دیدن حاصل نشده عکس‌برداری شده چشم کارش را کرده ولی باصره کارش را نکرده باصره توجه است و علم است و از شئون نفس، لذا آن را در قسمت روح قرار داد بعد از اینکه فرمود: ﴿ثُمَّ سَوَّاهُ﴾ وقتی نوبت به روح رسید فرمود: ﴿وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ﴾ در فضا و حوزه روح، سمع و بصر و فؤاد.

پرسش:.... پاسخ: غرض آن است که روح تا روح است و توجه دارد می‌شود، اگر روح توجّهش به جای دیگر باشد عکس‌برداری فیزیکی با چشم حاصل است ولی ادراك نیست ادراك برای روح است. کارهایی که مربوط به گوش است يك وقت انسان دارد مطالعه می‌کند گاهی در می‌زنند گاهی کسی سؤال می‌کند این کار فیزیکی انجام شده اذن یعنی گوش کار خودش را کرده و اما این شخص توجه نداشت توجه برای نفس است نفس مادامی که متوجه باشد انسان می‌شود و می‌بیند مادامی که نفس توجه نداشته باشد گوش ممکن است کار خودش را بکند

چشم ممکن است کار خودش را بکند یعنی اُذن و عین کار خودشان را می‌کنند اما شنوایی و بینایی نیست اینکه فرمود: ﴿لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا﴾^{۱۷} سرّش همین است که در سوره «اعراف» گذشت فرمود: ﴿وَلَهُمْ آذَانٌ

لَا يَسْمَعُونَ بِهَا﴾ نه اینکه سامعه دارند و نمی‌شنوند فرمود گوش دارند و نمی‌شنوند^{۱۸} نه اینکه باصره دارند و نمی‌بینند

فرمود چشم دارند و نمی‌بینند. فرمود: ﴿قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾

پرسش: ﴿قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾ معنوی است یا ظاهری؟

پاسخ: ما هم باید شکر ظاهری انجام بدهیم که نعمت‌ها را بجا صرف بکنیم هم شکر باطنی که معارف را فراهم بکنیم و عقاید و معارف را در جای خود صرف کنیم.

پرسش: ... پاسخ: هر دو، برای اینکه هم مواد را درست به کار بگیریم و وقتی درست به کار گرفتیم علم حاصل شد عمل صالح هم برابر آنها انجام بگیرد.

حضور دو اسم از اسماء الهی در محکمه معاد و علت آن

مطلب بعدی اینکه شفاعت خدا به این ترسیم شد که دو اسم از اسمای الهی در محکمه حاضر باشند و ما در محضر این دو اسم باشیم هم عدل هم فضل، برای اینکه بسیاری از مشکلات ما با مردم است حق مردم را ضایع کردیم برخی از مشکلات ما با ذات اقدس الهی است که حق الله را ضایع کردیم آنجایی که حق مردم را ضایع کردیم آنجا حتماً باید عدل باشد برای اینکه آنجا اگر از ما بگذرند که صاحب حق راضی نیست بیش از عدل بر ما تحمیل نکنند بر مجرای عدل باشد و آنجا که با ذات اقدس الهی محاسبه داریم بدهکاریم بخواهد با عدل با ما رفتار کند ما در رنج و عذابیم ولی با فضل که تخفیف و احسان است ﴿وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾^{۱۹} با ما عمل کند امید نجات ما هست لذا

۱۷. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۱۸. سوره اعراف، آیه ۱۷۹؛ ﴿لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا﴾.

۱۹. سوره شوری، آیه ۳۰.

اگر فضل تنها باشد معنایش این است که ما حق الناس را هم که بردیم از ما بگذرند این نمی شود هم باید عدل باشد هم باید فضل باشد هم حق الناس محترم است هم حق الله محترم است.

صدق عدم ارسال پیامبر برای قریش بعد از مسیح

مطلب بعدی آن است که برای فترت که در آن آیه فرمود: ﴿لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ﴾^۱ چند وجه ذکر شد یکی اینکه پیامبری بر آنها نیامده مثل اینکه برای قریش پیامبری نیامده یکی اینکه برای غیر قریش دو پیامبر بین وجود مبارك حضرت عیسی و وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است که اینها در آن اقوام بودند ولی برای قریش سابقه نداشت برای مجموع اینها صادق است که پیامبر اولوالعزمی که شریعت و کتاب تازه ای بیاورد نبود اما اینکه آیا افرادی می توانند قاصر باشند غافل باشند این در هر عصر و مصری ممکن است چون نه قرآن وعده داد که «لکل فرد هاد» و نه توقع است که «لکل فرد رسول» همه اش قبیله است و مملکت است و قوم است فرمود: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾^۲ نه «لکل واحد واحد هاد» ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ﴾^۳

اثبات وجود مُنذر و حجت برای هر قومی

هر محلی پیام آوری دارد حالا یا پیامبر اولوالعزم است یا غیر اولوالعزم است یا امامانی هستند که جانشینان پیامبرند یا شاگردان آنها هستند که حجت خدا را به مردم می رسانند. اینکه فرمود: ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ بعد فرمود عالمان دین اگر به حوزه های علمیه بروند مبلغان الهی بشوند آنها هم کار انبیا را انجام می دهند اگر ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ﴾^۴ اگر

۱. سوره سجده، آیه ۳.

۲. سوره رعد، آیه ۷.

۳. سوره نحل، آیه ۳۶.

۴. سوره رعد، آیه؛ سوره نازعات، آیه ۴۵.

اگر ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾^۱ هست خب ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا﴾^۲ این انداز نشان

می دهد که عالمان دین، مبلغان دین و ارثان انبیا (علیهم السلام) هستند

سؤال فرشتگان از گنهکاران در قیامت از وجود مُنذر

در قیامت دیگر سؤال نمی کنند که تو پیغمبر اولوالعزم نداشتی یا پیغمبر نداشتی یا امام نداشتی می گویند مگر منذران نیامدند مگر فلان حسینیه نبود مگر فلان مسجد نبود مگر فلان عالم نگفت خدا حق است قیامت حق است واجبات را نگفت محرمات را نگفت این خزنه جهنم از او سؤال نمی کنند که مگر تو پیغمبر نداشتی می گویند مگر تو روحانی نداشتی ﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾^۳ مگر زمان خود انبیا (علیهم السلام) پیامبر در خانه همه مردم می رفتند. پرسش:.... پاسخ: کار آنها را می کنند در حدّ خودشان. منتها اگر بیگانه و آن مستکبر بگذارد این رسانه های تبلیغی در جهان فراگیر خواهد بود مشکل این است که اینها ﴿يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾^۴ این ﴿يَصُدُّونَ﴾ هم به معنای «ینصرفون بأنفسهم» (يك) هم «یصرفون غیرهم» (دو) اینها بانصراف انفسهم و صرف اُغیارهم جلوی تبلیغات دین را می گیرند خب آنها که دسترسی ندارند می شوند مستضعف فرمود: ﴿إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ﴾^۵ خب اینها مستثنا هستند و قرآن هم وعده نداد که برای هر فردی هادی می آید فرمود: ﴿لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ فرمود: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ﴾ آن وقت در قیامت وقتی عده ای به جهنم می روند خازنان جهنم می گویند ﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾

عالمان دین و ارثان انبیا و منذران جامعه

۱. سوره مدثر، آیه ۲.

۲. سوره توبه، آیه ۱۲۲.

۳. سوره ملک، آیه ۸.

۴. سوره اعراف، آیه ۴۵.

۵. سوره نساء، آیه ۹۸.

خدا سبحان در سوره «توبه» فرمود عالمان دین وقتی به حوزه‌ها رفتند متفقه شدند احکام دین را یاد گرفتند به بلادشان برگشتند ﴿لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ﴾ خب این ﴿لِيُنذِرُوا﴾ حاصل می‌شود دیگر لازم نیست پیامبر یا امام باشد حرف پیامبر یا حرف امام را وقتی بفهمد به مردم بگوید همان نذیر است حجت خدا بر مردم تمام می‌شود.

به هر تقدیر فترت یا به معنای آن است که رسول اولوالعزم نیامده این در فضای وسیع‌تر است یا از آن کوچک‌تر رسول غیر اولوالعزم نیامده.

پرسش: مردم می‌توانند از انبیا درخواست معجزه بکنند اما از علما که نمی‌شود.

پاسخ: بله معجزه علما همان قرآن است که همراهشان است لازم نیست که از خود عالم دین معجزه بخواهند این قرآن معجزه است ما از طرف این قرآن آمدیم قرآن هم کلام الله است.

عقلانی بودن رجوع به عالمان در مسائل دینی

پرسش: ... از قرآن سر در نمی‌آورند. پاسخ: بسیار خوب عقل می‌گوید هر بی‌سوادی به باسواد مراجعه کند این وقتی دلش درد می‌کند به طبیب مراجعه می‌کند وقتی می‌خواهد خانه بسازد به مهندس مراجعه می‌کند وقتی در مسائل دینی مشکل دارد باید به روحانی محل مراجعه کند این حداقل حکم عقل است که جاهل باید به متخصص فن رجوع بکند.

بنابراین این فترت به هر معنایی که باشد تام است و مخالف با آن آیات هم نیست چون آیات وعده نداده که برای هر کسی پیامبری بیاید.

استبعاد تنها دلیل منکران معاد و پاسخ برهانی آن

مطلب دیگر در جریان معاد که فرمود: ﴿أَمَّا إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ﴾ اینها برهانی نداشتند دستشان خالی بود فقط استبعاد بود خودشان هم تعبیر کردند گفتند ﴿وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَثْنِينَ﴾^۱ اینها می گفتند: ﴿ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ﴾ برهانی بر استحاله نداشتند فقط استبعاد می کردند ذات اقدس الهی در برابر منکران معاد چند طایفه آیات دارد که بخشی از آنها ناظر به این است که ممکن است هیچ بعید نیست هیچ استحاله ای ندارد ذات اقدس الهی که ﴿بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۲ است انسانی که هیچ نبود ماده اولیه اش را آفرید بعد از آن ماده به صورت انسان موجودی ساخت که شما می بینید. در سوره مبارکه «روم» آیه ۲۷ گذشت که ﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ پس از نظر امکان بخواهید یقیناً ممکن است خدای سبحان دوباره انسان مرده را زنده کند برای اینکه وقتی که هیچ نبود نه روحش بود نه بدن آفرید حالا که هر دو وجود دارند منتها پراکنده اند این بخشی از آیات قرآن کریم است که جواب استبعاد آنها را می دهد اما حالا خب معاد شده ممکن ولی هست یا نه؟ قبلاً هم گذشت که تعبیر قرآن کریم از معاد به عنوان ﴿إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾^۳ یعنی «المعاد حق بالضروره» این قضایای بدیهی هر قضیه ای بالأخره جهتی دارد بعضی از قضایا جهتش امکان است مثل اینکه می گوئیم «زید قائم بالامکان» بعضی از قضایا جهتش ضرورت است می گوئیم «زید انسان بالضروره» وقتی می گوئیم «المعاد حق» یعنی «المعاد حق، المعاد موجود بالامکان» یا «المعاد حق، المعاد موجود بالضروره»؟ «المعاد موجود بالضروره» مثل «الانسان ناطق بالضروره» این ﴿إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ همین است نه اینکه خدا ممکن است دوباره انسان ها را خلق بکند بالضروره خلق می کند آن طایفه آیاتی که ناظر به ضرورت معاد است از همین جاها شروع می شود که اگر معاد نباشد این خلقت پوچ است چون هر که هر چه کرد، کرد هر کسی

۱. سوره جاثیه، آیه ۳۲.

۲. سوره بقره، آیه ۱۱۷؛ سوره انعام، آیه ۱۰۱.

۳. سوره آل عمران، آیه ۹.

ظلمی کرد، کرد هر کسی رنجی دید، دید نه خوبان طرُفی می‌بندند نه بدان کیفر می‌بینند باطل همین است باطل که دیگر حقیقت شرعیه ندارد.

سؤال ابراهیم(علیه السلام) از آموزش احیای مردگان نه استبعاد آن

پرسش: حضرت ابراهیم از ضرورت سؤال می‌کند؟

پاسخ: نه، حضرت ابراهیم سؤال می‌کند که به من یاد بده من هم مرده‌ها را زنده کنم این در سوره مبارکه «بقره» گذشت، خود حضرت ابراهیم وقتی در توحید الهی سخن می‌گوید، می‌فرماید: ﴿رَبِّیَ الَّذِیْ یُحِیْیْ وَیُمِیتُ﴾^۴ برهان اقامه کرده در آن محاجّه با نمرد، کسی که برهان اقامه می‌کند می‌گوید: ﴿رَبِّیَ الَّذِیْ یُحِیْیْ وَیُمِیتُ﴾ دیگر در مسئله معاد مشکلی ندارد آنجا گذشت که وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) به خدا عرض کرد که به من یاد بده من چگونه مرده‌ها را زنده کنم نه تو چگونه مرده‌ها را زنده می‌کنی.

پرسش: عرض کرد ﴿رَبِّیَ الَّذِیْ یُحِیْیْ وَیُمِیتُ﴾؟

پاسخ: ﴿کَیْفَ تُحِیْیْ﴾ نه «کیف تحیی المیت» به من نشان بده ﴿أَرِنِیْ﴾ کیفیت احیا را فرمود این کار را بکن آن کار را بکن ﴿ثُمَّ ادْعُهُنَّ یَا تَبَّتْکَ سَعِیًّا﴾^۵ به من کیفیت احیای موتا را نشان بده چند قضیه در همان سوره مبارکه «بقره» هست یکی اینکه خود آن شخص حالا یا عزیز است یا هر که، خود او را اماته کرد و زنده کرد تا این مردن و زنده شدن را در درون خود بیابد قضیه دیگر که قضیه حضرت ابراهیم است این است که کیفیت احیا و اماته را به حضرت نشان داد حضرت هم اماته کرد هم احیا کرد.

پس ضرورت معاد معنایش این است که همان‌طوری که دو دوتا چهارتا است و محال است نباشد، معاد حق است

محال است نباشد ﴿إِنَّکَ جَامِعُ النَّاسِ لَیَوْمٍ لَا رَیْبَ فِیْهِ﴾

۴. سوره بقره، آیه ۲۵۸.

۵. سوره بقره، آیه ۲۶۰.

تبیین دو طایفه از آیات در ضرورت معاد

دو طایفه آیات درباره ضرورت معاد است يك طایفه آیات آنها که بالصراحه می‌فرماید ما این نظام را به حقیقت آفریدیم هیچ ممکن نیست حرف کسی، کار کسی، اندیشه کسی، انگیزه کسی هدر برود اگر هر کسی هر حرفی زد هر کاری کرد هر فکری کرد هر اندیشه‌ای داشت هر انگیزه‌ای داشت به حسابش نرسند می‌شود پوچ ما چنین عالمی خلق نکردیم فرمود: ﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ إِلَّا بِالْحَقِّ﴾^۶ این «باء» یا «باء» مصاحبه است یا «باء» ملابسه وقتی گفتند این ساختمان با سیمان ساخته شد یا با آهن ساخته شد یعنی درون و بیرون و حقیقت این ساختمان این مصالح است عالم با مصالح حق ساخته شد اگر ذره‌ای بطلان در این عالم راه پیدا کند این عالم الهی نیست فرمود ما اینجا اجازه ندادیم که هر کسی هر کاری بکند ما به حق آفریدیم این يك طایفه، در سوره مبارکه «ص» فرمود بطلان در این عالم نیست ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بِاطِلَالٍ﴾ که ظالم هر کاری کرد، کرد مظلوم هر چه چشید، چشید این طور نیست فرمود: ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾^۷ ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾^۸ سُدی یعنی یاوه، این مگر می‌شود هر کسی هر حرفی بزند در عالم و رد بشود حساب و کتابی نداشته باشد. بنابراین دو طایفه از آیات است که برای ضرورت معاد نازل شده است که «المعاد حق لا ریب فیه» نه اینکه ممکن است خدا عالم دیگر داشته باشد اگر نداشته باشد می‌شود باطل،

بطلان نظام آفرینش در صورت نبود معاد

۶. سوره انعام، آیه ۷۳.

۷. سوره مومنون، آیه ۱۱۵.

۸. سوره قیامت، آیه ۳۶.

مرگ اگر پوسیدن باشد می شود باطل، حساب و کتاب نباشد می شود باطل ولی در سوره «ص» فرمود ما باطل گرا نیستیم باطل آفرین نیستیم یاوه آفرین نیستیم آیه ۲۷ سوره مبارکه «ص» این است ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ آنها که می گویند بعد خبری نیست معنایش همین است یعنی صدامیان هر چه کردند، کردند شهدا هر چه چشیدند، چشیدند خب باطل همین است، فرمود هر کس هر چه کرد، کرد، ﴿ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾. فرمود: ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا﴾ یا ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدًى﴾ تمام ذرات عقاید و اندیشه شما حساب شده است ﴿ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾

ظن مشرکان به بطلان نظام آفرینش و رد آن

منتها بحثی که فعلاً در سوره مبارکه «سجده» داریم این است که فرمود اینجا خیال کردند ممکن نیست حالا دلیلی بر استحاله ندارند استبعاد دارند ﴿أَفَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَفَلَا لَفِيَ خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾ فرمود شما کجا گم می شوید گم شدنی نیست جانتان که در زمین فرو نمی رود در دست فرشته های ماست بدنتان در زمین است و پراکنده است بعد جمع می کنیم

صحت تعابیر سه گانه در اخذ جان انسان

در جریان روح فرمود در دست فرشتگان است حالا این تفسیر روایی را لابد ملاحظه فرمودید در کنزالدقائق و امثال آن که چند روایت است در ذیل همین آیه برخی ها آمدند از وجود مبارك حضرت امیر (سلام الله علیه) سؤال کردند که آیات اماته برای ما مشتبه است برای اینکه در يك قسمت از آیات دارد خدا جان را می گیرد در يك قسمت دارد ملك الموت می گیرد طایفه سوم آیاتی است که دارد که فرشته ها جان را قبض می کنند فرمود هر سه حق است و هر سه را ذات اقدس الهی انجام می دهد منتها متوفاها فرق می کنند^۹ ممکن نیست کاری در عالم انجام

۹. التوحید (شیخ صدوق)، ص ۲۶۸؛ تفسیر کنزالدقائق، ج ۱۰، ص ۲۸۷.

بگیرد خدای سبحان حضور نداشته باشد مدبرّات امر به اذن خدا انجام می دهند لکن آنجا که فرمود: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى

الْأَنفُسَ﴾^{۱۰} چون مدیر کل و مدبرّ کل اوست آنجا که فرمود: ﴿يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾^{۱۱} يك مدير

میانی است به اذن خدا، آنجا هم که فرمود: ﴿تَوَفَّيْتُهُ رُسُلَنَا﴾^{۱۲} آنها مسئولان زیرمجموعه عزرائیل (سلام الله عليهم

اجمعين) هستند همه اینها هستند منتها عمده آن است که محتضر در چه حدّی باشد که جان را به چه کسی تسلیم

بکند برخی ها تا «رخش بینم و تسلیم وی کنم»^{۱۳} منتظرند بعضی ها هم به حضرت عزرائیل (سلام الله عليه) تسلیم

می کنند بعضی ها هم به فرشته های زیرمجموعه.

تبیین چگونگی احیای مردگان از زمین بعد از تبدل آن

در آیات دیگر همان طوری که درباره روح آمد درباره بدن هم فرمود: ﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا

نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾ در سوره مبارکه «طه» آیه ۵۵ این است فرمود: ﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا

نُخْرِجُكُمْ﴾ در هر سه جا هم ضمیر «کم» است ضمیر جمع مذکر سالم به مخاطبان اشاره می کند ما شما را از زمین

خلق کردیم دوباره به زمین برمی گردانیم بار سوم شما را از زمین در می آوریم این برای بدن است آنجا هم

﴿يَتَوَفَّاكُم﴾ توفاست فرشته مرگ جان شما را قبض می کند؛ منتها مشکل این است که انسانی که از خاک بود وارد

زمین می شود دوباره از زمین برمی گردد این سؤال را باید با توجه به آیات سوره مبارکه «ابراهیم» حل کرد در

سوره «ابراهیم» آیه ۴۸ به این صورت است فرمود: ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾ یعنی «تبدل

السماءات غیر السماءات» یعنی روزی می رسد که کل مجموعه عوض می شود ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ

وَالسَّمَاوَاتُ﴾ یعنی «تبدل السماءات غیر السماءات» این زمین تبدیل می شود به زمین دیگر، این آسمان ها تبدیل

۱۰. سوره زمر، آیه ۴۲.

۱۱. سوره سجده، آیه ۱۱.

۱۲. سوره انعام، آیه ۶۱.

۱۳. دیوان حافظ، غزل ۳۵۱.

می‌شوند به آسمان‌های دیگر آن‌گاه این سؤال مطرح است که مطابق سوره «واقعۀ» ﴿إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ﴾^{۱۴} همه آن روز حاضرند خب این تغییر و تحول با احیای موتا چه وقت حاصل می‌شود یعنی انسان‌ها اولین و آخرین دوباره زنده می‌شوند روی این زمین بعد این زمین تبدیل می‌شود به زمین دیگر این است یا اول زمین و آسمان تبدیل می‌شود به یک نظام دیگر بعد انسان‌ها از آن زمین تبدیل شده برمی‌خیزند یا همزمان بالأخره اگر این زمین باشد یک حکم دارد اگر زمین دیگر باشد حکم دیگر دارد روایاتی که در تفسیر کنزالدقائق و مانند آن در ذیل این آیه آمده است برخی از وجود مبارک امام سجاد (سلام الله علیه) است برخی از ائمه دیگر که زمین تبدیل می‌شود «بأرضٍ لم تكسب عليها الذنوب»^{۱۵} زمین تبدیل می‌شود به زمینی که روی آن گناه نشده یا زمین تبدیل می‌شود به خُبز نقیه این همه جمع شدند تا حساب آنها بررسی بشود از همین نان زمین می‌خورند^{۱۶} اینها یعنی چه این زمین تبدیل می‌شود به خُبز نقی نان خوب، گندم خوب همه از این زمین می‌خورند اگر آن روایات در ذیل این آیه ارزیابی بشود بعد به این سه مطلب پاسخ داده بشود خیلی از مسائل حل می‌شود که آیا انسان‌ها یعنی اولین و آخرین مبعوث می‌شوند از زمین بعد زمین و آسمان عوض می‌شود یا اول زمین و آسمان عوض می‌شود بعد انسان‌ها مبعوث می‌شوند یا همزمان

شمول غالب موارد استعمال «سما» به آسمان و زمین

ولی منظور از سما در غالب موارد، مجموعه آسمان‌ها و زمین است اینکه فرمود: ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ﴾ که در سوره مبارکه «فصلت» بود ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ﴾ آن سما منظور جنس و مطلق سماست یعنی آیه یازده سوره «فصلت» که فرمود: ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ﴾ یعنی مطلق سما به دلیل اینکه در آیه بعد یعنی آیه

۱۴. سوره واقعۀ، آیات ۴۹ و ۵۰.

۱۵. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۳۶؛ تفسیر کنزالدقائق، ج ۶، ص ۱۳۰؛ در نقل تفسیر العیاشی، «لم تکتسب» آمده است.

۱۶. الکافی، ج ۶، ص ۲۸۶؛ تفسیر کنزالدقائق، ج ۷، ص ۸۹ - ۹۲.

دوازده فرمود: ﴿فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ﴾ آنها را آسمان‌های هفت‌گانه قرار دادیم و از اینکه خدا از تأثی یاد می‌کند لوجهین است یکی دستور اینکه عجله‌ای در کار نباشد هر چیزی را در وقتش انجام بدهند یکی اینکه خدای سبحان ضمن اینکه سماوات و ارض را مسخر کرده در صدد تعلیم هم است فرمود من اینها را به خلیفه‌ام یاد می‌دهم که من چطوری ساختم شما مشابه این را می‌توانید بسازید می‌شود از دخان، گره‌ای ساخت حالا شما به آن مقدار نمی‌توانید ولی این ماده‌اش فراهم است سرّ تبیین اینکه ما از کدام ماده چه ساختیم برای تعلیم است ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ﴾ فرمود ما از دود از دخان این کرات را ساختیم پس می‌شود امکان هست این در صدد معجزه که نیست این خلقت عادی است معجزه آن است که بالأخره از کوه سنگی، ناقه‌ای در بیاورد این می‌شود معجزه که کار علمی نیست راه فکری ندارد این مخصوص به قداست روح نبی است اما اینها این تأثی که فرمود: ﴿سِتَّةَ أَيَّامٍ﴾^{۱۷} است یا ماده‌های اولیه اینها را ذکر می‌کند در حقیقت برای تعلیم است که این کارها را ما انجام دادیم تا بتوانید مشابه این را بسازید

بیداری منکران معاد با دیدن قیامت و تقاضای بازگشت به دنیا

حالا این براهین که ثابت شد افراد تبهکار که منکر قیامت بودند وقتی وارد صحنه قیامت می‌شوند حق برایشان روشن می‌شود می‌گویند: ﴿رَبَّنَا ابْصُرْنَا وَسْمِعْنَا﴾ اینها را می‌گویند منتها می‌گویند خدایا ما الآن بیدار شدیم، فهمیدیم حق با شماست معاد حق است توحید حق است وحی و نبوت حق است ما را برگردان دنیا که عمل صالح انجام بدهیم ما یقین داریم.

بررسی مقصود از یقین در کلام منکران معاد

۱۷. سوره اعراف، آیه ۵۴؛ سوره سجده، آیه ۴.

نکته اساسی این است که این ﴿فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ﴾ یعنی ما یقین ایمانی داریم کما ذهب إليه بعض منهم سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه)^{۱۸} یا یقین علمی داریم در قیامت جا برای یقین ایمانی نیست یعنی در قیامت اینها ایمان بیاورند اگر ایمان بیاورند می شوند موحد، موحد که مخلّد در نار نیست اینها یقین علمی دارند یعنی صد درصد برایشان روشن می شود که حقّ این است اما می خواهند ایمان بیاورند جایش در قیامت نیست یعنی بین نفس و ایمان، اراده فاصله است اینکه در آن آیه فرمود: ﴿نَعْمَلْ صَالِحًا﴾ این ﴿نَعْمَلْ﴾ اعم از عمل جانحه و جارحه است آن ایمان، عمل جانحه است این نماز و روزه و امثال ذلك عمل جارحه است در قیامت هیچ ممکن نیست کسی ایمان بیاورد زیرا ایمان، تکلیف است تکلیف در فضای شریعت است بین نفس و ایمان، اراده فاصله است این اراده را شریعت رهبری می کند و مانند آن، بین نفس و علم، اراده فاصله نیست هیچ کس نمی تواند بعد از اقامه برهان بگوید من نمی خواهم بفهمم، فهم در اختیار کسی نیست.

پرسش: بالأخره به یقین می رسند؟

بیان تفاوت یقین علمی و ایمانی و نقش آن در وجود انسان

پاسخ: یقین علمی نه یقین ایمانی، در بحث ها هم همین طور است می داند حق با طرف است ولی باور نمی کند همان که وجود مبارك موسای کلیم به فرعون فرمود برای تو صد درصد مسلم شد این معجزه است ﴿لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَافِرٍ﴾^{۱۹} برای تو مسلم شد تو مشکلی نداری قبول بکن، ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ﴾^{۲۰} همین است می بینید دو طلبه که تازه رفتند مقدمات بحث کنند یا سیوطی بحث کنند با اینکه ثالث اینها ذات اقدس الهی است هیچ کسی در حجره نیست این فهمیده حق با رفیق خودش است اما مرتب به هر

۱۸. المیزان، ج ۱۶، ص ۲۵۳.

۱۹. سوره اسراء، آیه ۱۰۲.

۲۰. سوره نمل، آیه ۱۴.

وسیله است دارد حرف خودش را توجیه می‌کند این اگر - خدای ناکرده - تربیت نشود وقتی وارد جامعه شد منشأ بسیاری از خطرات خواهد بود برای انسان ممکن است چیزی صد درصد ثابت بشود که حق است ولی باور نکند بین باور و علم، خیلی فرق است باور کار عقل عملی است که «عُبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» علم برای عقل نظری است اینها کاملاً مرزهایشان جداست ممکن است کسی صد درصد برای او روشن بشود و باور نکند در قیامت جا برای باور نیست باور، ایمان است فعل اختیاری است واجب است تکلیف است شریعت می‌طلبد اینها علم‌الیقین دارند اما علم‌الیقین مشکل اینها را حل نمی‌کند حجتی است علیه اینها، ایمان نمی‌توانند بیاورند اینکه می‌گویند: ﴿فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا﴾ این عمل به معنی عمل جارحه نیست اعم از عمل جانحه و جارحه است.

«و الحمد لله ربّ العالمین»